



نگرشی به شکل‌گیری حکومت حضرت علی(ع) از منظر حقوق عمومی

آیت مولائی^{۱*}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۰۸
(از ص ۶۹ تا ۸۸)

چکیده

«حکومت» از جمله مفاهیم پرتنش و پربحث در حیطه‌های مختلف علوم انسانی، نظیر حقوق عمومی، است. به نظر می‌رسد بررسی نظریه‌ها و آرای بزرگان تا حدودی بتواند از چالش‌های نظری پیرامون این موضوع بکاهد. در میان شیعیان، حضرت علی(ع)، اسوه کمال از هر حیث به‌شمار می‌آید و سیره نظری و عملی آن حضرت از زوایای گوناگون برای زندگی امروزی ما پندآموز است. بنابراین در این نوشتار، درصددیم تا شکل‌گیری حکومت آن حضرت را از منظر حقوق عمومی به بحث و واکاوی بگذاریم. سؤال اصلی این است: پیامدهای شکل‌گیری حکومت در سیره امام علی(ع) از منظر حقوق عمومی چیست؟ در پاسخ به این سؤال، با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، تلاش شده نخست به ذکر مستندات از سیره آن حضرت، پیرامون شکل‌گیری حکومتش پرداخته شود. سپس پیامدهای حقوق عمومی چنین شیوه‌ای از تشکیل حکومت بررسی شود. حاصل تحقیق آن است که شیوه شکل‌گیری حکومت حضرت علی(ع) در جامعه اسلامی بی‌نظیر بود و سیره آن حضرت در بردارنده اصول و مفاهیم حقوق عمومی، به‌ویژه مردمی بودن نظام سیاسی، عقلانی بودن حکومت، غیرقدسی بودن حکومت، امانی بودن مسند حکومت و حق حاکمیت مردم بوده است.

کلید واژه‌ها: حکومت، نهج‌البلاغه، بیعت، مردم‌سالاری، خلافت.

۱. استادیار، گروه حقوق دانشگاه بوعلی سینا

* نویسنده مسئول

۱. مقدمه

«حکومت» از مفاهیم کلیدی فلسفه سیاسی و حقوق عمومی است که از دیرباز موضوع بحث و فحوص متفکرین بوده است. پیروان دین اسلام به محض رحلت حضرت رسول(ص) به این مقوله در اشکال نظری و عملی توجه جدی پیدا کردند؛ هرچند مطابق نگرش شیعیان، حادثه غدیر، مهم‌ترین نقطه عطف در تاریخ دین اسلام راجع به امر «حکومت» به‌شمار می‌آید. در این میان، بررسی سیره حضرت علی(ع) و برخورد آن حضرت راجع به حکومت و چگونگی به‌مسند نشستن معظمله (چه به‌عنوان امام اول شیعیان و چه در جایگاه خلیفه چهارم اهل تسنن) می‌تواند واجد اهمیت بررسی و تحلیل از دیدگاه حقوق عمومی باشد. چراکه در سایه چنین مباحثی، می‌توان زوایایی از زندگی سیاسی آن حضرت و شیوه برخورد وی با جایگاه رئیس حکومت را روشن ساخت.

در این راستا، نوشتار حاضر تلاش می‌کند تا با شناخت سیره حضرت امیر(ع)، در ارتباط با چگونگی به‌کرسی حکومت نشستن آن حضرت، دست به الگوشناسی شیوه شکل‌گیری حکومت در شیعه نماید. در این راستا، بی‌تردید مراجعه به تاریخ صدر اسلام و مشخصاً روایات، خطبه‌ها، احادیث، گزارشات تاریخی و نامه‌های برجای‌مانده، مستند مباحث توصیفی این نوشتار را تشکیل می‌دهند. در ادامه از منظر حقوق عمومی تلاش می‌شود این شیوه از کسب مقام ریاست حکومت توسط امام علی(ع) مورد واکاوی قرار گیرد.

۱-۱. بیان مسأله

در دوران حکومت دوازده ساله عثمان، در جوامع اسلامی و دستگاه حاکمه، انحرافات بسیاری در شئون گوناگون: فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به‌ویژه تبعیضات ناروا به‌وجود آمد که موجب طغیان و سرکشی مسلمانانی از مصر، کوفه، بصره، مدینه و... بر ضد دستگاه حاکمه شد (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۱۱۱). چنین انحراف و طغیانی، زمینه‌ساز قتل خلیفه سوم گردید و در نتیجه وی، توسط گروهی از مردم به قتل رسید. آنان سپس برای پذیرفتن خلافت به خانه حضرت علی(ع) هجوم بردند. آن حضرت در این باره می‌فرماید: «برای بیعت با من جمعیت انبوهی همچون شتران تشنه بی‌عقال که برای آشامیدن ازدحام می‌کنند، فشار می‌آوردند؛ تا آن‌جا که ترسیدم مرا بکشند یا برخی از ایشان برخی دیگر را (زیردست و پا) به قتل برسانند» (خطبه/۵۴).

تشکیل حکومت حضرت علی(ع) در سال ۳۵ هجری قمری، نخستین تجربه حکومت شیعی در جهان به‌شمار می‌آید. آن حضرت در برهه‌ای از تاریخ حکومت‌داری اسلام، قدرت را به دست گرفت که مسلمانان در دهه سوم حکومت اسلام، نخستین بار دستان خود را به خون خلیفه وقت آلوده بودند و بدین‌وسیله جهان اسلام که در آن زمان از غرب تا مصر و از شرق تا ارتفاعات شرقی ایران پیش رفته بود در حجاز و مشخصاً در مرکز آن، مدینه، با آشوب و ناآرامی جدی روبه‌رو بود که به حکایت تاریخ، دلایل اقتصادی، سیاسی و عقیدتی موجب چنین چنددستگی شده بود. حدوث این واقعه، البته از جنبه‌های گوناگون می‌تواند محل بحث و واکاوی باشد که در اینجا از منظر حقوق عمومی، به بحث گذاشته می‌شود. چنین بنظر

می‌رسید دین مبین اسلام، چنان تحول عظیمی را در جامعه مسلمین به وجود آورده بود که نه تنها اعراب از سنت جاهلی خود دست شسته بودند بلکه آن چنان دل در آموزه‌های والای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اسلام داده بودند که حاضر بودند در راه آرمان اسلام از حقوق انسانی خود دفاع کنند. چراکه در نظر انصار و مهاجرین، اسلام برای نقش مردم در «شکل‌گیری حکومت» و «اداره امور عمومی» نقش بی‌بدیلی قائل شده بود. به نحوی که در برابر حاکمی که از اصول والای اسلامی خارج شده بود و انحرافات را در دین موجب شده (برای دیدن نمونه‌هایی از این انحرافات بنگرید به: ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ۴/۱۷۳۳-۱۷۲۶) و از ضوابط مربوط به «بیعت» اولیه برگشته بود؛ برای خود حق مقاومت و حق شورش قائل بودند و بدین‌وسیله این حق را در عمل به‌گونه‌ای تفسیر کرده و پیش بردند که در مقام عمل، کشتن رئیس حکومت را نیز تجربه کردند.

تازه‌مسلمان شده‌های مکتب نوآیین اسلام، در حال تجربه کردن وضعیتی بودند که بر مبنای آن، مرزبندی بدیعی در جهان اسلام تازه متولد یافته، میان زمامدار و رعایا در حال ترسیم بود؛ وضعیتی که بر اساس آن، زمامدار، نمی‌تواند بدون توجه به آراء و نظرات مهاجرین و انصار حکمرانی کند. ترسیم این شیوه از رابطه میان خلیفه و مردم، در عالم عمل، توسط افرادی صورت می‌گرفت که خود از صحابه یا از یاران حضرت رسول(ص) یا از نزدیکان آن حضرت بودند و اعمال خود را با استناد به سیره پیامبر(ص) و خلفای اول و دوم توجیه می‌کردند.

اهمیت این نوشتار از این حیث است که علی‌رغم اینکه راجع به حوادث دهه سوم هجری مطالب زیادی به رشته تحریر درآمده است اما به‌نظر می‌رسد حوادث آن سال‌ها و مشخصاً تشکیل حکومت توسط حضرت امیر(ع) می‌تواند برای حقوق عمومی، پیام‌هایی داشته باشد که این مقاله درصدد واکاوی آن‌ها است.

این تحقیق در پی پاسخ به این سؤالات است: اولاً مستندات و موجهات نقش مردم در شکل‌گیری اولین حکومت شیعی کدام است؟ ثانیاً پیامدهای شکل‌گیری حکومت در سیره امام علی(ع) از منظر حقوق عمومی چیست؟ برای دستیابی به این مهم، در آغاز با تتبع در منابع مرتبط و با استفاده از شیوه تحقیق: توصیفی تحلیلی، به تبیین مستندات و موجهات نقش مردم در شکل‌گیری اولین حکومت شیعی در جهان پرداخته می‌شود. در ادامه، پیامدهای نقش مردم در تشکیل چنین حکومتی از منظر حقوق عمومی به بحث و تحلیل گذاشته می‌شود. پایان‌بخش مقاله، نتیجه‌گیری خواهد بود.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تحقیق و بررسی پیرامون حکومت در نهج‌البلاغه و در سیره حضرت امیر(ع) موضوعی است که توجه بسیاری از پژوهشگران را در حوزه‌های مختلف: سیاسی، حقوقی و تاریخی به خود جلب کرده است. از جمله پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام گرفته مقاله‌ای با عنوان: «پیامدها و دستاوردهای حکومت

۱. با این حال گذشت زمان، نشان داد که لابی‌های متشکله در قدرت نوپای اسلامی، عموماً به منافع خویش اندیشیده و آموزه‌های اسلامی را در این راستا، تأویل و تفسیر می‌کردند.

امام علی(ع)» (امینی و دشتی، ۱۳۹۱: ۴۵-۲۳) است که در آن نویسندگان محترم تلاش کرده‌اند از دیدگاه رشته علوم سیاسی به بررسی و تحلیل پیامدهای حکومت آن حضرت ذیل دو دسته: پیامدهای بدیع و پیامدهای تکاملی پردازند. این در حالی است که موضوع مقاله پیش‌رو، نه به دوران حکومت بلکه به دوره «تشکیل حکومت حضرت علی(ع)» مربوط است. همچنین در مقاله‌ای دیگر، تحت عنوان: «مردم‌سالاری در حکومت امام علی(ع)» (بخشایش اردستانی و دشتی، ۱۳۹۲: ۶۸-۳۹) به بررسی حقوق مردم در حکومت پرداخته شده است. در این مقاله نیز همانند مقاله بالا، توجه و تأکید نویسندگان محترم به نقش مردم در حکومت علوی بوده است. این در حالی است که موضوع اصلی نوشتار حاضر، بررسی پیامدهای شکل‌گیری حکومت در سیره امام علی(ع) از منظر حقوق عمومی است. از دیگر کارهای انجام شده مرتبط با این نوشتار، مقاله‌ای با عنوان: «امام علی(ع) و رویکرد مردمی به مقوله حکومت و خاستگاه آن» (محسنی، ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۲۹) است که نویسنده از منظر علوم سیاسی به تبیین نقش مردم در حکومت اسلامی پرداخته است. اما موضوع اصلی مقاله پیش‌رو، بررسی نقش مردم در دوران حکومت نبوده بلکه به بررسی و تحلیل پیامدهای حقوقی نقش مردم در شکل‌گیری حکومت در سیره آن حضرت پرداخته است.

از دیگر فعالیت‌های پژوهشی انجام شده، مقاله‌ای با عنوان: «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه امام علی(ع)» (ارسطا، ۱۳۷۹: ۱۲۸-۱۱۰) است. در این اثر، نویسنده محترم به نقش مردم و آرای عمومی در «تعیین زمامدار، تصمیم‌گیری‌های سیاسی و حکومتی و نظارت بر زمامدار» پرداخته است. این در حالی است که موضوع اصلی مقاله پیش‌رو، توجه به پیامدهای حقوق عمومی تشکیل حکومت در سیره امام علی(ع) است. در نوشته دیگری تحت عنوان: «جایگاه مردم در حکومت دینی» (بهداروند، ۱۳۸۰: ۲۱۳-۲۰۰) که در واقع، در پاسخ به مقاله آقای ارسطا نوشته شده است، نویسنده به نقد اثر مذکور پرداخته و سعی داشته است از منظری دیگر، به تبیین نسبت زمامداری حضرت علی(ع) و مردم پردازد. همسو با مقاله مذکور، در دو نوشته دیگر با عنوان: «نقش مردم در مشروعیت حاکمیت» (ورعی، ۱۳۸۷: ۱۶۸-۱۴۱) و «ماهیت حکومت اسلامی» (ورعی، ۱۳۸۳: ۸۱-۶۱) به طور مستقیم و غیرمستقیم به نقد دیدگاه طرفداران مشروعیت مردمی حکومت امام علی(ع) پرداخته شده است. در آثار اخیر، نویسندگان محترم از منظر تئوکراتیک، سعی در تبیین مشروعیت الهی حکومت حضرت علی(ع) داشته‌اند اما نه تنها یافته تحقیق حاضر متفاوت از آن‌هاست بلکه موضوع اصلی مقاله پیش‌رو، تبیین پیامدهای حقوق عمومی تشکیل حکومت در سیره امام علی(ع) است.

در مقاله دیگری با عنوان: «مبانی و شاخصه‌های حکومت علوی» (ثواقب، ۱۳۹۱: ۲۵-۱) به بحث و بررسی شاخصه‌های زمامدار در حکومت علوی پرداخته شده است. ناگفته پیداست بررسی شاخصه‌های زمامدار در حکومت علوی، موضوع نوشتار پیش‌رو نیست.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

مسئله «حکومت» و چگونگی شکل‌گیری آن، از گذشته تا حال از پرتنش‌ترین و بحث‌برانگیزترین مباحث حوزه فلسفه سیاسی به‌طور عام، و فلسفه اسلامی به‌طور خاص بوده است. بنابراین، بررسی و تحلیل سیره

حضرت امیر(ع) در خصوص چگونگی تشکیل حکومت، می‌تواند برای حقوق عمومی جذابیت و اهمیت داشته باشد و از این حیث که تشکیل حکومت توسط آن حضرت، نخستین تجربه دولت شیعی به‌شمار می‌آید، تبیین و تحلیل آن حکومت، از دیدگاه حقوق عمومی، می‌تواند دربردارنده آموزه‌ها و پیام‌هایی برای جامعه امروزی ما باشد.

۲. موجهات و پیامدهای حقوقی نقش مردم در شکل‌گیری حکومت

در این بخش، نخست؛ مستندات و موجهات نقش مردم در شکل‌گیری حکومت حضرت امیر(ع) ذکر می‌گردد. سپس پیرامون آثار حقوقی نقش مردم در شکل‌گیری حکومت حضرت امیرالمؤمنین(ع) بحث می‌شود.

۲-۱. مستندات و موجهات نقش مردم در شکل‌گیری حکومت

شواهد تاریخی در خصوص نقش مردم در شکل‌گیری و تشکیل حکومت حضرت علی(ع) فراوان است؛ به‌نحوی که انکار چنین حضوری برای هیچ شخصی (اعم از طرفدار یا مخالف) ممکن نبوده است. نگاهی به تاریخ دهه سوم هجرت، گویای آن است در شکل‌گیری حکومت آن حضرت، نقش مردم، مورد توجه، تأکید یا تصریح منابع گوناگون بوده است که در ادامه به ذکر رئوس آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲-۱-۱. احادیث و روایات

- حدیث اول؛ در حدیثی از پیامبر(ص) آمده است که به امام علی(ع) فرمودند: «ای پسر ابوطالب! ولایت بر امت من از آن تو است بنابراین اگر در سلامتی [و آرامش] پذیرای امر و ولایت تو شدند و به [حکومت] تو رضایت دادند اداره امور آنان را بر عهده بگیر و اگر در مورد تو اختلاف کردند آنان را به خودشان واگذار» (ابن طاووس، ۱۴۱۲ق: ۱۸۰ و المحمودی، ۱۳۸۵ق: ۲۱۹/۵-۲۱۸). مضمون این حدیث در روایتی از حضرت علی(ع) آمده است. آن حضرت می‌فرماید: «اگر مردمان بر تو گرد آمدند، آنچه به تو فرمان داده‌ام بجا آور و امرشان را به عهده بگیر و گرنه خود را به کناری فرود آر و آنان را واگذار» (ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق: ۳۲۶/۲۰).

ملاحظه می‌شود در حدیث بالا، از یک‌سو، حق زمامداری امام علی(ع) توسط حضرت رسول(ص) به‌تصریح ذکر می‌شود اما از سوی دیگر، اعمال این حق، منوط به «رضای مردم اعلام می‌شود. در واقع، حدیث مذکور، میزان جواز حکمرانی حضرت امیر(ع) را به‌صورت کلی تبیین می‌کند. به‌بیان دیگر، این حدیث، دو مرحله: «ثبوت ولایت» و مرحله «اعمال ولایت یا تولی و تصدی امور مسلمین» را از همدیگر تفکیک می‌کند. «در مرحله اول رأی مردم هیچ دخالتی ندارد چراکه ولایت از آنان سرچشمه نمی‌گیرد و لذا توسط آنان نیز قابل‌اعطا یا سلب نیست. اما در مرحله دوم رأی مردم، عنصر اصلی است زیرا بدون احراز رأی مثبت آنان، زمامدار شرعی مجاز به اعمال قدرت بر آن‌ها نخواهد بود» (ارسطا، ۱۳۷۹: ۱۱۴-۱۱۵). بنابراین، «رضایت عمومی» شرط تحقق تولی آمده است. به‌بیان دیگر، مرحله اعمال ولایت، شرط لازمی است که با شرط کافی: «بیعت عمومی» تکمیل می‌شود. با این حال در نوشته‌ای آمده است: از این

حدیث، «رضایت مردم، شرط مشروعیت تصدی حکومت [تولی]» (ورعی، ۱۳۸۷: ۱۵۲) استنباط نمی‌شود که البته بدون استدلال خردمندانه است و اتفاقاً در ادامه به مطالبی از حضرت امیر(ع) استناد می‌کنند که گو اینکه آن حضرت از سر اکراه با ابوبکر بیعت کرده‌اند که البته درست است چراکه آن حضرت به لحاظ فضائل از ابوبکر اولی بر حکومت بود اما جمله‌پردازی امیر(ع) دال بر اینکه: «جز اهل بیتم یاور و پشتیبانی برای خود ندیدم» (ورعی، ۱۳۸۷: ۱۵۳) مؤید آن است که تا مردم نخواهند امکان حکومت بر آن‌ها نیست. ضمناً آن حضرت در مواضع گوناگون در نهج‌البلاغه به بیعت خود با ابوبکر و عمر و عثمان اشاره داشته (برای نمونه ر.ک: خطبه ۹۱) و به استناد این سنت، افرادی همچون معاویه را دعوت به مطابقت رفتار خود در چارچوب چنین سنت حسنه‌ای می‌نمایند.

حدیث دوم؛ در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) آمده است: «رهبران شما نمایندگان شما به سوی خدا هستند پس بنگرید که چه کسی را در دین و نماز خود نماینده قرار می‌دهید» (مجلسی، ۱۳۸۶: ۳۰/۲۳). در این حدیث، در چارچوب اصل نمایندگی، نهاد «رهبری» مفهومی «صعودی» فرض شده که بنیاد مشروعیتش از مردم است اگر غیر از این بود در این صورت، آن حضرت می‌فرمود: رهبران شما نمایندگان خدا به سوی شما هستند. این استدلال در روایت دیگری آمده است؛ آنجا که حضرت رسول(ص) از اینکه مردی امامت گروهی را بدون اذن آنان بر عهده گیرد نهی کرده است (مجلسی، ۱۳۸۶: ۳۳۵/۷۶). در چارچوب روایت اخیر، مفروض آن است که رهبران، نمایندگان منتخبان خود هستند و اگرچه روایت بالا در مورد امامت جماعت وارد شده ولی به نظر می‌رسد بتوان آن را به طریق اولی در خصوص رهبری سیاسی اجتماعی نیز مورد استناد قرار داد؛ خصوصاً با توجه به اینکه در روایت پیشین، پیامبر اکرم(ص)، امامان جامعه یا امامان نماز جماعت را در یک ردیف قرار داده‌اند: «فانظروا من توفدون فی دینکم و صلاتکم» که می‌تواند نشان‌دهنده شباهت یا اتحاد ماهوی این دو نوع امامت باشد (ارسطا، ۱۳۷۹: ۱۲۰)؛ بنابراین، این روایت ناظر بر عدم انجام عمل، بدون اذن دارنده حق است و در این روایت خصوصیت ویژه‌ای ذکر نشده است تا بدین‌وسیله محدوده حدیث را به امامت جماعت محدود کرد. حاصل اینکه، حضور یک شخص در مسند ریاست حکومت، منوط به اذن دارندگان حق است.

حدیث سوم؛ در حدیثی از امیرالمؤمنین علی(ع) آمده است: «آنچه در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین واجب شده است این است که پس از مرگ یا کشته شدن امام، مسلمانان... عملی را انجام ندهند و دست به کاری نزنند... پیش از آنکه برای خویش رهبری پاک‌دامن، آگاه، باتقوا و آشنا به قضا و سنت انتخاب نمایند تا کار آنان را سامان دهد...» (الهلالی، ۱۴۱۶ق: ۱۸۲ به نقل از: ارسطا، ۱۳۷۹: ۱۱۸). مشاهده می‌شود در این حدیث، انتخاب امیر، از حقوق واجب و اولیه مردم ذکر شده است و دارندگان چنین حقی، «مسلمین» ذکر شده است. ناگفته پیداست که مفهوم مدرن «مردم» یا «ملت»، متفاوت از مفهوم «مسلمین» است. اما به هر حال، سازوکار تعیین «ولی یا امیر یا رئیس حکومت»، ساز کاری «انتخابی» ذکر شده است.

۲-۱-۲. خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع)

نگاهی به مجموعه خطبه‌های آن حضرت، مؤید تأکید و تصریح آن حضرت در خصوص نقش مردم در تشکیل حکومت است هرچند که بر ترجیح و سزاوار بودن اهل بیت (ع) راجع به مسند حکومت نسبت به سایرین در مناسبت‌های گوناگون تصریح داشته است (ابن قتیبه الدینوری، ۱۳۸۸ق: ۱/۱۵۸) اما این به معنای، اختصاص انحصاری شأن ریاست حکومت بر قامت اهل بیت (ع) نیست. از مهم‌ترین خطبه‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

- خطبه ۹۱؛ موضوع این خطبه، خیل عظیم بیعت‌کنندگان با آن بزرگوار پس از کشته شدن عثمان است که فرمود: «دست از من برداشته و دیگری را بطلبید... و بدانید که اگر من دعوت شما را بپذیرم براساس آنچه خود می‌دانم رفتار خواهم کرد و به گفته این و آن و سرزنش افراد گوش نخواهم داد ولی اگر مرا واگذارید من نیز همانند یکی از شما هستم و شاید به سخنان شما بیشتر گوش دهم و فرمان کسی را که شما او را بر کار خویش والی و زمامدار قرار می‌دهید بهتر انجام دهم. وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر از این است که امیر و زمامدار شما باشم». (فیض الاسلام، ۱۳۷۷: ۲۷۲-۲۷۱)

ممکن است بتوان این خطبه را ناظر بر اکراه آن حضرت در پذیرفتن مقام خلافت دانست اما جنبه دیگر، این خطبه، ناظر بر سختی راهی است که بیعت‌کنندگان با آن حضرت از آن خبر نداشتند و امیر (ع) در همان آغاز راه می‌خواست سختی‌های راه امامت را بر آن‌ها گوشزد کرده و از آن‌ها قول همکاری بگیرد. به بیان دیگر، حضرت، شروط خود را در خصوص پذیرش مسند زمامداری مسلمانان به آن‌ها اعلام داشت تا بدین وسیله آن‌ها را از حقوق متقابل حکومت و مردم آگاه ساخته و نه تنها میزان اراده واقعی و رضایت آن‌ها را بسنجد بلکه مرزهای مکتبی خود را با ادبیات افرادی همچون معاویه به صورت معناداری مشخص سازد.

این خطبه، شاهد آشکاری در سیره حضرت امیر راجع به نقش بنیادین مردم در امر کسب قدرت سیاسی و تشکیل حکومت است. (برای دیدن نظر موافق بنگرید به: ارسطو، ۱۳۷۹: ۱۱۴) با این حال برخی از نویسندگان از عبارت: «دعوني و التمسوا غيري ... و اعلمو ان اجبتکم ...» در خطبه بالا، استنباط دیگری داشته و آن را دلیلی بر ضرورت رضایت عمومی در کسب قدرت و شکل‌گیری آن نمی‌دانند و بر این نظرند: «نمی‌توان پذیرفت در زمانی که امام معصوم منصوب از طرف خدا و پیامبرش حضور دارد، برای مردم این حق هست که برای خود، امام و رهبر تعیین کنند، آیا این دو امر قابل جمعند؟!» (پهداروند، ۱۳۸۰: ۲۰۴-۲۰۳)

- خطبه ۱۷۲؛ بخشی از این خطبه که به انتخاب امیر و وظایف امامت اشاره دارد چنین می‌آغازد: «ای مردم سزاوارترین شخص به امر خلافت، تواناترین مردم بر آن و داناترین آنان به امر خداوند است. پس اگر [در این باب] فتنه‌انگیزی به تباهاکاری بپردازد [نخست باید] از او بازگشت به حق... خواسته شود و اگر امتناع کرد کشته می‌شود. به جان خودم سوگند اگر امامت چنین باشد که تا زمانی که همه مردم حاضر نشده‌اند منعقد نگردد هرگز صورت نخواهد گرفت [چراکه با در نظر گرفتن وسعت سرزمین‌های اسلامی

در آن زمان، جمع شدن همه در یکجا امکان‌پذیر نیست] ولی کسانی که اهل آن هستند [همچون مهاجرین و انصار] بر آنان که هنگام تعیین رهبر حاضر نیستند حکم می‌کنند در نتیجه آن کس که حاضر بوده اجازه برگشت [و نقض بیعت] ندارد و آن که غایب بوده نباید [دیگری را به‌عنوان رهبر] اختیار کند.» مشاهده می‌شود در این خطبه نکات ارزشمندی برای حقوق عمومی موجود است. از جمله مهم‌ترین آن‌ها، می‌توان به حق مقاومت و طغیان در برابر حاکمی اشاره داشت که فاقد اوصاف «اقوی بودن و اعلم بودن» است. نکته دیگر اینکه؛ در سرزمین‌های وسیع، مثل قلمروی دولت اسلامی در دوران حضرت امیر، اساساً امکان عملی حضور همه مردم جهت بیعت با رهبر وجود ندارد و اگر این شرط پیش‌بینی شود امر بیعت با امیر(ع) با امتناع مواجه خواهد شد. در نتیجه حضور اکثریت مردم کفایت و البته اقلیت نیز ناگزیر از پیروی رأی اکثریت خواهند بود. نکته پایانی اینکه؛ حکومت با حضور و بیعت مردم شکل گرفته و سامان می‌یابد.

خطبه ۳؛ این خطبه معروف به خطبه شقشقیه است که حضرت آن را با سزاواری و برتری خود نسبت به ابوبکر در امر خلافت شروع می‌کند و می‌فرماید: «آگاه باشید سوگند به خدا که پسر ابی قحافه [ابوبکر] خلافت را مانند پیراهنی پوشید حال آنکه می‌دانست من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا هستم... پس [چون وی لباس خلافت را پوشید و مردم به وی تبریک گفتند] جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی کردم... دیدم که صبر کردن خردمند است، پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود.» در ادامه خطبه به سزاوار بودن خود نسبت به عمر و عثمان راجع به مقام خلافت می‌پردازد. اما زمانی جامه خلافت به تن می‌کند که به بیان آن حضرت، مردم از هر طرف به سوی هجوم آوردند. سپس ادامه می‌دهد: «آگاه باشید سوگند به خدا... اگر حاضر نمی‌شدند آن جمعیت بسیار [برای بیعت با من] و یاری نمی‌دادند که حجت تمام شود و نبود عهده‌ی که خدای تعالی از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند به سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم... [زیرا] فهمیده‌اید که این دنیای شما نزد من خوارتر از عطسه بز ماده است.»

مشاهده می‌شود که در این خطبه، منطق و مفهوم آن بر مقدمه‌ی واجبی اشاره می‌کند که حکومت مفروضاً بر آن استوار است و بدون آن، حکومت مشروع شکل نمی‌گیرد و آن، ضرورت همراهی مردم در تشکیل حکومت بوده و بدین‌وسیله آن حضرت، علی‌رغم شایستگی فراوان برای حکومت، تازمانی که مردم به درگاه وی هجوم نبرده و درخواست مصرانه نمی‌کنند بر مسند رهبری نمی‌نشیند (برای دیدن نظر مخالف، ر.ک: ورعی، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۵۶).

۲-۱-۳. نامه‌های حضرت

نامه اول؛ در این نامه، آن هنگام که حضرت امیر(ع) از مدینه به بصره جهت جنگ با طلحه و زبیر می‌رفت خطاب به کوفیان نوشت: «...و مردم بدون اکراه و اجبار و از روی میل و اختیار با من بیعت کردند» بدون اینکه از طرف آن حضرت، مردم در امر بیعت تحت اکراه و اجبار قرار گیرند. به استناد این نامه، اکراه و اجبار در بیعت قابل قبول نیست.

- نامه ۵۴؛ موضوع این نامه که خطاب به طلحه و زبیر است؛ چنین آمده است: «... شما می‌دانید با اینکه پوشانده‌اید که من قصد مردم نکردم [یعنی من خواستار بیعت نبوده و از مردم طلب بیعت نکردم] تا اینکه قصد من کردند [بیعت با مرا خواستند] و [برای بیعت بستن] دست به سوی آن‌ها دراز نکردم تا اینکه ایشان دست پیش من دراز کردند و شما از جمله کسانی بودید که قصد من کرد و بیعت نمود و توده مردم به خاطر قدرت و زور و یا به جهت مال و دارایی من با من بیعت نکردند.» چراکه حضرت امیر در آن برهه زمانی این شرایط را نداشت بلکه آنچه آن حضرت داشت: «دانایی و توانایی» بود که مردم نیز به سبب چنین خصلتی آن حضرت را امیر خود انتخاب کردند.

- نامه ۶؛ این نامه که خطاب به معاویه است حضرت امیر(ع) به شیوه انتخاب خود توسط مردم و شأن مردمی‌اش اشاره داشته و به معاویه گوشزد می‌کند «کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت کرده و عهد بستند ... و مشورت حق مهاجرین و انصار است و چون آن‌ها گرد آمده و مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضا و خشنودی خدا در این کار است.» فحوا و مفروض این نامه نه تنها به حق انتخاب مردم (انصار و مهاجرین) راجع به رهبر اشاره دارد بلکه رضای پروردگار را در انتخاب مهاجرین و انصار اعلان می‌دارد تا بدین وسیله انتخاب مردم، نقیض انتخاب (نصب) حضرت باری تعالی قلمداد نشود و در این نامه به جریر فرمود: اگر معاویه این دعوت را نپذیرفت به او بگو که من به ریاست وی در شام راضی نیستم و عموم مردم نیز به خلافت او رضایت ندارند و بدین ترتیب امیرالمؤمنین(ع) بعد از آنکه ناخشنودی خود را به عنوان حاکم مشروع مسلمین از امارت معاویه ابراز می‌دارد به ناراضی‌تی مردم نسبت به حکومت او استناد می‌فرماید (ارسطا، ۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۰).

۲-۱-۴. گزارش‌های تاریخی

در گزارش‌های مختلف تاریخی به ماجرای نقش مردم در بیعت با حضرت امیر(ع) اشاره شده است که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود:

- در تاریخ طبری به نقل از محمدبن حنفیه آمده است که گفت: من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم علی(ع) بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول‌الله(ص) اطراف وی اجتماع نمودند و گفتند: این مرد (عثمان) کشته شد و مردم ناگزیر باید امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی‌یابیم. امام علی(ع) در آغاز با این امر مخالفت کرد بعد از اصرار حاضران فرمود: «پس [مراسم بیعت] در مسجد باشد چراکه بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نیست» (طبری، ۱۳۷۵: ۳/۴۵۰). همچنین در روایت دیگری از ابی‌بشیر عابدی آمده است که من در زمان قتل عثمان در مدینه بودم. مهاجرین و انصار که طلحه و زبیر نیز در بین آنان بودند به نزد علی(ع) آمده گفتند: ای ابالحسن بیا تا با تو بیعت کنیم، حضرت فرمود: من نیازی به حکومت بر شما ندارم و با شما هستم، پس هر که را برگزینید او را خواهم پذیرفت؛ بنابراین حاکمی برای خود اختیار کنید، آنان گفتند به خدا قسم که غیر از تو را بر نخواهیم گزید (طبری، ۱۳۷۵: ۳/۴۵۰). بر مبنای این گزارش، بیعت نه تنها از حقوق حق مسلمانان است بلکه شیوه مشروع انتخاب امیر با بیعت مردم محقق می‌شود.

- ابن‌اثیر در کتاب «تاریخ کامل» در خصوص پیمان بستن مردم با حضرت علی(ع) چنین آورده است: حضرت فرمود: «ای مردم در برابر همگان و با دستور خودتان آشکارا می‌گوییم که این کار [حکومت] از آن شماست و جز آنکه شما فرمایید هیچ‌کس را در آن هیچ حقی نیست. دیروز ما بر پایه پیمانی از همدیگر جدا شدیم همانا من فرمانروایی بر شما را نمی‌پسندم ولی شما جز این را نپذیرفتید که من راهبر شما باشم... گفتند ما با تو بر سر همان پیمانیم که دیروز بودیم و بر پایه آن از همدیگر جدا شدیم» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ۴/ ۱۷۴۴). در اینجا حضرت امیر(ع)، انتخاب امیر و بیعت با وی را حق مردم دانسته و بدین‌وسیله انتخاب امیر را برآیند آرای مردم ذکر می‌کند.

۲-۲. پیامدهای حقوق عمومی نقش مردم در شکل‌گیری حکومت

مهم‌ترین پیامدهایی که از منظر حقوق عمومی می‌توان به آن‌ها اشاره داشت از این قرار است:

۲-۲-۱. مردمی بودن حکومت: ردپای مردم‌سالاری در تشکیل حکومت

از توضیحات بالا چنین برمی‌آید که در فرآیند شکل‌گیری حکومت حضرت امیر(ع)، «مردم» نقش بی‌بدیلی داشته‌اند؛ آن‌سان که مردم در نامه ۵۳ به مالک اشتر، به‌مثابه ستون دین و دولت فرض شده‌اند و تحقق حکومت بدون حضور مردم نفی شده است؛ گو این‌که تشکیل حکومت آن حضرت بر بنیان «دموکراسی» استوار بوده است. اما نباید چنین نگاهی به موضوع داشت؛ چراکه دموکراسی یکی از مفاهیم قدیم و جدید دنیای غرب است که خود حامل: ارزش‌ها، فرهنگ‌ها، بایدها و نبایدهایی است که در بستر زمانی و مکانی خودش قابل‌بحث و واکاوی علمی است. در واقع، انسان قدیم غرب، چه در یونان باستان یا در رم باستان، آن اشکالی از «جمهوریت» را که تجربه کرده‌اند؛ بر بنیان‌های فلسفی‌ای استوار است که «شهروند» محور آن را تشکیل می‌دهد. در چارچوب برداشت یونانی از این مفهوم، دموکراسی به معنای حق شرکت همه شهروندان در خصوص اداره امور عمومی بوده است که از آن به «دموکراسی مستقیم» یاد می‌شود (آشوری، ۱۳۸۱: ۱۵۷). اما در برداشت مدرن، آن‌چنان‌که کارل کوهن در تعریف دموکراسی گفته است: «دموکراسی حکومت جمعی است که در آن، از بسیاری لحاظ، اعضای اجتماع، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در گرفتن تصمیم‌هایی که به همه آن‌ها مربوط می‌شود شرکت دارند یا می‌توانند شرکت داشته باشند» (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۷).

در واقع، «مردم»ی که حضرت امیر در سیره‌اش بر آن‌ها نظر دارد ناظر بر افرادی است که به خصلت «مسلمان» بودن شناخته می‌شوند؛ آن‌سان که در خطبه ۱۶۷ مشاهده می‌شود. در مقابل در نامه ۱۹ به میان‌روی و اعتدال در رفتار با مشرکین امر می‌فرمایند بدون اینکه به حقوق مساوی آن‌ها با سایر مسلمانان نظر داشته باشند. این درحالی است که مفهوم دموکراسی چه در دنیای قدیم و چه در دنیای جدید غرب، اگر نگوئیم به وصف «سکولار» بودن شناخته می‌شود؛ بی‌تردید فاقد «ایدئولوژی مذهبی» بود.

با این حال، بنظر می‌رسد دموکراسی در معنای غربی کلمه، از حیث «کارکرد»، در میان مسلمانان دهه‌های نخستین هجری در وجه حداقلی‌اش شناخته، پذیرفته و عملیاتی شد و آن اینکه در عالم نظر،

انصار و مهاجرین از حق برابر و مساوی جهت مشارکت در تشکیل حکومت برخوردار بودند آن‌سان که به شهادت کتاب «تاریخ کامل»، آن حضرت حکومت و انتخاب حاکم را از حقوق مردم ذکر کرده است. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۷۴۴/۴) هرچند که در مقام عمل، مسلمانان همه بلاد اسلامی از چنین امکان عملی برخوردار نبودند بلکه در عمل، در چارچوب نوعی از «نهاد نمایندگی خاص» که ویژه جامعه تازه‌مسلمان شده آن روز شبه‌جزیره حجاز بود و حتی بعدها نتوانست ریشه دوانده و دوام داشته باشد قابل تحلیل و ارزیابی است. به این اعتبار، دموکراسی دهه سوم هجرت در برابر معادلش در غرب باستان، نیز یک «مفهوم عمل‌گرایانه حداقلی» جلوه می‌کند. باین‌حال، برخی از نویسندگان، بنیان مشروعیت حکومت حضرت علی(ع) را بر «نصب الهی» می‌دانند (برای نمونه ر.ک: ثواقب، ۱۳۹۱: ۹ و محسنی، ۱۳۸۴: ۱۳۷) و «زمینه استقرار حکومت الهی امام(ع) با بیعت مردم فراهم می‌شود و مردم با این تصمیم و رأی، به تکلیف شرعی خود مبنی بر اطاعت از امام منصوب از طرف پروردگار اقدام می‌کنند» (ثواقب، ۱۳۹۱: ۹).

واقع مطلب آن است که مفاهیمی همچون: جمهوری بودن نظام، شهروندمدار بودن حکومت، دموکراتیک بودن حکومت و... اساساً نه در مقام عمل و توسط مردم حجاز و نه در مباحث نظری زمامداران، متکلمین، متفکرین و... جایگاهی نداشته است. بنابراین، «مسئله» جامعه آن روز شبه‌جزیره حجاز را تشکیل نمی‌داده است بلکه جامعه آن روز انصار و مهاجرین، بازگشت به اتوپیایی بوده است که حضرت رسول در زمان تبلیغ نبوتش از آن سرداده بود و جامعه تازه‌مسلمان شده آن روزگار، پیگیری آن آرمان‌شهر را در میانه دهه سوم هجری در حضرت امیر(ع) جستجو می‌کردند.

بر مبنای توضیحات بالا، می‌توان گفت «مردمی بودن» حکومت در فرآیند شکل‌گیری حکومت حضرت علی(ع) الزاماً به معنای استواری استوانه‌های حکومت آن حضرت بر اصل «مردم‌سالاری» به آن معنایی که نزد غربیان به «دموکراسی» شناخته می‌شود نیست؛ آن‌چنان که شهید مطهری بدان تصریح داشته‌اند؛ (ورعی، ۱۳۸۳: ۶۳) بلکه مردمی بودن فرآیند شکل‌گیری حکومت علی(ع) را باید در ظرف زمانی و مکانی دهه سوم هجری در شبه‌جزیره حجاز مورد واکاوی قرار داد که از طریق نهاد «بیعت» میان «مسلمانان» و در «جامعه مسلمان» قابل تحلیل و ارزیابی است. بیعت کردن و انتصاب به خلافت، نوعی قرارداد بود که تعهدات متقابلی را بین خلیفه و اتباع وی پدید می‌آورد (Lambton and Lewis, 1977: 57-58). در نگرش حضرت علی(ع)، هر کس که اسلام آورد از «حقوق و حدود یکسان» برخوردار بوده (جعفریان، ۱۳۸۷: ۳۴) و در نتیجه در انتخاب زمامدار نیز از چنین شأنی برخوردار است. از این حیث، دیدگاه آن حضرت در بین خلفای دیگر، مردمی‌ترین نگاه است. اما نمی‌توان این گزاره را به معنای دموکراتیک بودن ماهیت نظام حکومت علی(ع) به آن معنایی که در مدرنیته مطرح است فرض کرد؛ اگرچه برخی از نویسندگان چنین ادعایی را کرده‌اند (بنگرید به: بخشایش اردستانی و دشتی، ۱۳۹۲: ۴۶-۴۵) بلکه باید گفت ماهیت حکومت حضرت علی(ع) علی‌رغم داشتن تشابهاتی با دموکراسی، متفاوت از آن است.

۲-۲-۲. غیرقدسی بودن حکومت

از سیره حضرت امیر(ع) از دهه اول تا پایان دهه چهارم چنین برمی‌آید حکومت فی‌نفسه و مقام حکومت‌داری فی‌حد ذاته واجد وصف قدسی بودن نیست. مهم‌ترین دلایل چنین ادعایی را می‌توان در مجموعه حکمت‌ها، نامه‌ها و خطبه‌های آن حضرت جست که در بالا به آن‌ها اشاره شد. از جمله در حکمتی فرموده است: «به خدا سوگند این دنیای شما در چشم من، از استخوان بی‌گوشت خوک در دست انسان جذامی خوارتر و پست‌تر است» (حکمت/۲۲۸). در موضعی دیگر، دنیا را «بی‌ارزش‌تر از برگ چویده در دهان ملخ» (شهیدی، ۱۳۶۲: ۲۵۹) توصیف کرده و در مناسبت دیگر، برای نشان دادن اعراض خود از ارزش‌های دنیا، مثل حکومت کردن، اعلام می‌فرماید که دنیا را سه طلاقه کرده است (شهیدی، ۱۳۶۲: ۳۷۹). از میان خطبه‌ها می‌توان به «خطبه ششقیه» اشاره داشت که در آن، ارزش‌های مادی این دنیا، از جمله مقام ریاست حکومت را با چیز بسیار بی‌ارزش مقایسه کرده و می‌فرماید: «این دنیای شما نزد من خوارتر از عطسه بز ماده است» (خطبه/۳). در خطبه دیگری، آن زمان که مردم به وی جهت بیعت هجوم می‌آوردند می‌فرماید: «دست از من برداشته و دیگری را بطلبید» (خطبه/۹۱). همچنین در خطبه دیگری، به عبدالله بن عباس، هنگامی که پارگی کفش خود را می‌دوخت، فرمود: «سوگند بخدا که این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوب‌تر است» (خطبه/۳۳). از میان نامه‌ها نیز می‌توان به نامه ۵۴ اشاره داشت که در آن، خطاب به طلحه و زبیر فرمودند: «... شما می‌دانید ... که من قصد مردم نکردم [من خواستار بیعت نبوده و از مردم طلب بیعت نکردم] تا اینکه قصد من کردند [بیعت با مرا خواستند] و [برای بیعت بستن] دست به سوی آن‌ها دراز نکردم تا اینکه ایشان دست پیش من دراز کردند».

از اسناد بالا چنین برمی‌آید که حضرت، نه تنها به غیرقدسی بودن حکومت باور داشته است بلکه این نگرش را از سیره عملی آن حضرت از زمان رحلت پیامبر(ص) تا شهادت خود آن حضرت، می‌توان فهمید و علی‌رغم این که از همان لحظه رحلت حضرت رسول(ص)، خود را به دلایل عقلی (اشراف بر علوم) و نقلی (حادثه غدیرخم) محق بر مسند ریاست حکومت می‌دانست (Dakake, 2008: 41) و پیوسته آن را اعلام می‌داشت اما هیچ‌گاه درصدد تحمیل اراده خود بر جامعه و مردم نمود تا این که مردم به بیان آن حضرت، به درگاه وی هجوم آورده و دست بیعت به سوی علی(ع) دراز کردند و حضرت بعد از چندین بار رد کردن بیعت، در نهایت وارد پیمان بیعت شد و آن زمان که در مسند حکومت قرار گرفت اعلام داشت «ای مردم از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید که من به راه‌های آسمان داناتر از راه‌های زمین هستم» (خطبه/۲۳۱).

مواضع عملی آن حضرت در خصوص مسند ریاست حکومت و عبارت‌پردازی‌هایی که در خصوص این نهاد بکار می‌برد گویای آن است که وی هیچ‌گونه شأنیت ذاتی و قدسی برای حکومت قائل نبوده بلکه آن را وسیله‌ای برای اهداف عالیه اسلام و سنت حضرت رسول(ص) می‌دانسته است. چراکه اگر غیراز این بود آن حضرت مجاز نبود تکلیف الهی خود را در خصوص یک امر قدسی به‌کنار نهد و مدت ۲۵ سال خانه‌نشین شود تا مردم به وی مراجعه کنند. به بیان دیگر، برای حضرت امیر(ع) که در شجاعت به شیر خدا

معروف است زبینه نیست که یک تکلیف قدسی (ریاست بر مسند حکومت) را کنار نهد و در خصوص چگونگی بیعت با ابوبکر اظهار دارد: «پس جوانب امر را ملاحظه کردم و جز اهل بیت، یاور و پشتیبانی برای خود ندیدم. لذا به مرگ آن‌ها راضی نشدم... پس خار در چشم و استخوان در گلو تحمل کردم» (ورعی، ۱۳۸۷: ۱۵۳) معنای ساده این نامه، آن است که حضرت امیر(ع)، نگاه قدسی به حکومت نداشته‌اند اگر غیر از این باشد در این صورت، نامه مذکور، تمام ذهنیت تاریخی جهانیان را از آن حضرت برهم خواهد زد.

ویلفرد مادلونگ، اسلام‌شناس آلمانی و سلیمان کتانی، دانشمند مسیحی و ادیب لبنانی، معتقدند که علی(ع) عمیقاً از وظیفه اسلامی خود آگاه بوده و در راه حفظ شریعت اسلام، حاضر نبود که مصلحتی را بر حقی مقدم بشمارد؛ به طوری که حتی حاضر بود در این راه با مخالفانش پیکار کند (Madelung, 1997: 83-84 and Nasr, Dabashi and Nasr, 1989: 148-149). حال با چنین درک بالایی و احساس مسئولیت غیرقابل وصفی، منطقی‌اً قابل پذیرش نیست آن حضرت حکومت را علی‌رغم قدسی بودنش به کناری نهاده و منتظر هجوم بیعت‌کنندگان به سمت خودش باشد. در پایان باید متذکر شد که در هیچ‌کدام از خطبه‌ها، نامه‌ها و سیره‌های آن حضرت، به قدسی بودن حکومت اشاره نشده است بلکه آن چنان که در بالا مذکور افتاد اتفاقاً در مناسبت‌های گوناگون، حکومت را با چیزهای بی‌ارزش، مثل «استخوان بی‌گوشت خوک در دست انسان جذامی» (حکمت/ ۲۲۸) تعبیر کرده است.

۲-۳. عقلانی بودن بنیان حکومت

آن حضرت در مناسبت‌های مختلف بر عقلانی بودن و لزوم وجود حکومت اشاره کرده است. در مناسبتی فرموده است: «والی ستمگر بسیار ظلم‌کننده بهتر است از فتنه‌ای که دائمی باشد» (خوانساری، ۱۳۶۰: ۱۲/۶). در جای دیگری، حضرت علی(ع) در مقام بحث و جدل با خوارج، از جنبه فلسفی به عقلانی بودن بنیان حکومت اشاره داشته و آن را ضرورتی اجتماعی فرض می‌کند آن‌سان که ارسطو حکومت را لازمه طبیعت بشری دانسته و انسان را به لحاظ طبیعت اجتماعی‌اش به حکومت نیازمند یافته است (ارسطو، بی‌تا: ۹۶). آن حضرت در پاسخ به شعار «لا حکم الا لله» که از طرف خوارج مطرح شد اعلام فرمود: «ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بدکار باشد...» (خطبه/ ۴۰). این خطبه مهم‌ترین گواه بر این است که اولاً آن حضرت از سبک «انارشی» برای اداره جامعه برائت جسته‌اند ثانیاً از مقدمات تشکیل حکومت، دلیل عقلی است چراکه از طریق حکومت، مالیات‌ها گرفته می‌شود، راه‌ها ایمن می‌گردد و حق ضعیف و ناتوان از قوی ستمکار گرفته می‌شود تا همگان آسوده و در رفاه زندگی کنند (خطبه/ ۴۰). بنابراین حکومت و زمامدار، موجب پایداری و بقای جامعه هستند (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۹).

جالب آنکه این استدلال را حضرت امیر(ع) برای کسانی بکار می‌برد که در راه اسلام نگرش بسیار افراطی داشته‌اند و اگر بنا بر فرض، حضرت علی(ع) برای حکومت، بنیانی الهی در نظر داشته و قائل به الهی بودن حکومت بودند اتفاقاً بهترین زمان برای استفاده از این نظر و به‌کارگیری آن در مقابل خوارج بود. چراکه اگر آن حضرت دلیلی بر الهی بودن بنیان حکومت داشتند منطقی‌اً می‌بایست از این استدلال در

برابر خوارج، که هزینه زیادی برای جامعه نوپای اسلامی وارد کردند، استفاده می‌کردند. این در حالی است که برای خوارج، استدلال عقلانی بکار می‌برند و از ضرورت وجوی حکومت دفاع می‌کند. آن حضرت بعد از قتل عثمان نیز، اولین ضرورت کار مسلمین را انتخاب رهبر و حاکم در جامعه ذکر فرموده است (محسنی، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

۲-۲-۴. امانی بودن مسند حکومت

حضرت رسول (ص) در پاسخ فردی، فرمود: «رهبری در دست حاکم امانت» (الطهری، ۱۴۰۸ق: ۱۰) است. این نگاه در سیره حضرت علی (ع) نیز وجود داشته و مکرر به این موضوع اشاره داشته است. در نامه ۵۳ کارگزاران نظام را «خزانه‌داران مردم و نمایندگان امت» خطاب می‌کند یا اینکه در نامه‌ای به اشعث بن قیس، می‌فرماید: حکومت و مسئولیتی که به عهده توست طعمه‌ای برای تو نیست بلکه امانتی بر گردن توست (شهیدی، ۱۳۶۸: ۲۷۴) یا اینکه در خطبه‌ای در مسجد مدینه اعلام می‌دارد: «آگاه باشید که من کسی جز کلیددار اموال شما نیستم» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۱۹۳). نیز در جای دیگری، کارگزاران نظام را «خزانه‌داران رعیت، وکیلان امت و سفیران پیشوا» (شهیدی، ۱۳۶۸: ۳۲۴) می‌نامد یا اینکه در نامه‌ای به قاضی رفاعه می‌فرماید: «بدان که این حکومت امانت است...» (محدث نوری، ۱۳۶۰، ۱۷/۳۵۵) یا اینکه در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود، می‌فرماید: «و کسی که امانت [حکومت] را خوار شمرده و بدان خیانت ورزد... درهای خواری را... به روی خود گشوده... و بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به امت است» (شهیدی، ۱۳۶۲: ۲۸۸).

در اندیشه آن حضرت، هیچ خطری برای جامعه اسلامی، همچون خطر بر سر کار آمدن افراد فاقد اهلیت یا کم صلاحیت نیست (یعقوبی، عروتی موفق و فتحی، ۱۳۹۷: ۵۹). همچنین در سیره عملی آن حضرت، هیچ‌گاه از تعلق آن، نسبت به خود یا نزدیکان خود، بحثی به میان نیامده است. بنابراین، مسند حکومت، ودیعه و امانت مردم در دست حاکم است (صدقی، ۱۳۸۰: ۴۱). در این راستاست که امیرالمؤمنین از «حق» مردم در بیعت با زمامدار سخن به میان آورده است. این موضوع در قرآن کریم نیز مورد اشاره قرار گرفته است آن‌سان که حضرت باری تعالی فرموده است: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحب آن‌ها بازپس دهید و آن‌گاه که میان مردم داوری می‌کنید از روی عدل و داد داوری کنید» (نساء/۵۸). در این آیه، به قرینه: «اذا حکمتکم»، مخاطب «یا مرمکم»، زمامدار است و این قرینه نشانگر آن است که منظور از امانت در اینجا، «حکم کردن»، به‌عنوان شأنی از شئون حکومت است و استناد به این آیه برای آن است که نشان داده شود اهل امانت مردم هستند و حاکم، حکومت را به‌عنوان امانت در اختیار دارد (سبحانی، ۱۳۶۲: ۱۸۲). باین‌حال برخی بر این نظرند که حکومت در نگرش شیعی، امانتی الهی، (برای نمونه رک: ورعی، ۱۳۸۷: ۱۶۷) یا الهی - مردمی است (برای نمونه رک: امینی و دشتی، ۱۳۹۱: ۱۸ و حسنی، ۱۳۸۴: ۱۴۸-۱۴۴ و دلشاد تهرانی، ۱۳۸۰: ۱۰۵-۹۲) که البته از متون بالا، چنین استنباطی نمی‌شود.

از مهم‌ترین پیامدهای حقوقی امانی بودن حکومت، این است که اولاً؛ تشخیص مردم در تشکیل حکومت، شیوه حکومت و چگونگی اعمال احکام اسلام نمی‌تواند بدون نظر مردم اعمال گردد لذا فهم متعارف مسلمانان از احکام اسلام، زمامدار را ناگزیر به پذیرش نظر آن‌ها، دست‌کم در امور راهبردی جامعه می‌کند.

باین‌حال نباید در این خصوص راه اغراق را طی کرد و عبارت «امانی بودن» را با «اصل نمایندگی»، به‌عنوان یکی از مفاهیم حقوق مدرن، به لحاظ مفهوم و کارکرد یکسان به‌شمار آورد. بلکه آن‌چنان که آن حضرت در خطبه ۹۱ فرمودند: «...و بدانید که اگر من دعوت شما را بپذیرم بر اساس آنچه خود می‌دانم رفتار خواهم کرد و به گفته این و آن و سرزنش افراد گوش نخواهم داد.» چنین اعلام موضعی از طرف آن حضرت، شیوه حکمرانی آن حضرت را بیش از آنکه به برداشت ارسطویی از قدرت نزدیک ساخته باشد به استنباط افلاطونی از قدرت نزدیک می‌سازد هرچند که بلافاصله حضرت امیر(ع) وفاداری خود را به تبعیت از قرآن و سنت حضرت رسول(ص) اعلام داشته و فاصله معناداری از برداشت افلاطونی پیدا کرده و به لحاظ «کارکرد» به سبک «حکومت‌داری» ارسطویی از قدرت نزدیک می‌شود.

۲-۲-۵. شناسایی حق تعیین سرنوشت

مبنای اصلی توجیهی این حق ریشه در «کرامت ذاتی انسان» دارد و کرامت ذاتی ریشه در قرآن (آیه ۷۰/الاسراء) دارد. در اثر قائل شدن چنین حقی به انسان، فرد انسانی، موجودی دارای اختیار و با اراده فرض می‌گردد. دورکین دارا بودن برابر همه شهروندان از چنین حق‌هایی را شرط نظام مطلوب خویش تعبیر می‌کند (Dowrkin, 2000: 227). در نگرش حضرت علی(ع) نیز هر کس که اسلام آورد «حقوق یکسان» (جعفریان، ۱۳۸۷: ۳۴) خواهد داشت. ازجمله پیامدهای مهم این حق، توجیه ایده «قراردادگرایی» نظام سیاسی است. نگاهی به مواضع عملی و نظری حضرت امیر(ع) گویای آن است که آن حضرت، به حق انتخاب مردم و عدم اجبار یا اکراه در بیعت با زمامدار، تصریح داشته است. این وضعیت با قاطعیت در مورد مسلمین قابل صدق است چراکه در موضع‌گیری‌های آن حضرت، نه‌تنها خلاف اصل حق تعیین سرنوشت سخنی گفته نشده است بلکه در مناسبت‌هایی، جملاتی از آن حضرت به زبان آمده است که مؤید پذیرش حق تعیین سرنوشت در چارچوب ظرف زمانی و مکانی آن جامعه است. به شهادت تاریخ، آن حضرت، انتخاب حاکم را از حقوق مردم دانسته است (ر.ک: ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴/۱۷۴۴). برای نمونه در قضیه حکمیت می‌فرمایند: «مرا نرسد که شما را به چیزی وادارم که آن را ناخوش می‌انگارید» (شهیدی، ۱۳۶۲: ۲۴۱). یا این‌که در خطبه ۲۷ می‌فرمایند: «آن‌کس که مردم فرمانش را اطاعت نکنند کاری از دستش برنمی‌آید.» نیز در خطبه‌های ۱۳۶ و ۱۳۷ است که می‌فرمایند ریاست حکومت را در اثر بیعت مردم پذیرفته و این بیعت بدون فکر و اندیشه نبوده (خطبه/۱۳۶) و با اصرار مردم (خطبه/۱۳۷) بوده است. باین‌حال باید توجه داشت که ظرفیت این اصل را باید در ظرف زمانی و مکانی خود مورد ارزیابی قرار داد و علی‌رغم داشتن تشابهات میان سیره حضرت امیر با این اصل به‌مثابه یک مفهوم حقوقی مدرن، نباید این دو را باهمدیگر خلط نموده و آن‌ها را واجد همپوشانی کامل دانست. چراکه حق تعیین سرنوشت

بر مفاهیم هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی مدرن (به‌ویژه مفاهیم اومانیزم و خردگرایی خودبنیاد) استوار است این در حالی است که حق تعیین سرنوشت را در عصر علی(ع)، باید محدود به مسلمین آن عصر و البته به شکل تساوی‌طلبانه مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. بر این اساس، تعیین سرنوشت به‌مثابه یک «حق» در چارچوب آموزه‌های قرآن و سنت حضرت رسول(ص) در سیره حضرت علی(ع) شناسایی شده است؛ چراکه آن حضرت تأکید بر عمل به قرآن و سنت پیامبر(ص) داشت (جعفریان، ۱۳۸۷: ۲۹). با این حال، آن حضرت در مقام مقابله با اقدامات معاویه جهت جدایی‌طلبی، تا سرحد جنگ پیش رفت (حاجی‌خانی و جلیلیان، ۱۳۹۷: ۵۶-۵۴).

۲-۲-۶. حاکمیت مردم بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی

سیره نظری (مثل خطبه ۳) و عملی (مثل سکوت و خانه‌نشینی ۲۵ ساله) حضرت امیر(ع) مبین آن است که آن حضرت، همسو با آموزه‌های قرآنی، بعد از تعلق حاکمیت مطلق بر جهان و انسان به‌خدا، حاکمیت را به مردم متعلق می‌داند. چراکه علی(ع) در مواضع مختلف، «حق» انتخاب حاکم را صرفاً متعلق به مردم می‌داند و آنجا که از «حق» خود صحبت می‌کند یا حق را در مورد خود بکار می‌برد این حق، ناظر بر شایستگی و سزاواری آن حضرت بر مسند ریاست حکومت است. برای نمونه در حکمت ۲۲ به این «استحقاق» خود اشاره می‌کند یا اینکه در خطبه ۳ به سزاواری خود در برابر سایر خلفا اشاره می‌کند. اما هیچ‌گاه به «حق» اطلاقی حکومت کردن» برای خود اشاره‌ای نمی‌کند بلکه آن را مشروط به شرطی می‌داند و آن این است که مردم در راستای «حق حاکمیت بر سرنوشت خود» می‌توانند آن حضرت را به رهبری انتخاب بکنند یا انتخاب نکنند. به این اعتبار، هیچ‌کس حق تحمیل خود به مردم را ندارد (برای دیدن نظر موافق ر.ک: دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴). هرچند که برخی، بدون توجه به منشأ مشروعیت حاکمیت، منشأ مشروعیت حکومت را خدا می‌دانند بدون این‌که به نقش معنادار انسان در خصوص حاکمیت بهایی قائل شوند (برای نمونه ر.ک: ورعی، ۱۳۸۷: ۱۶۷ و ورعی، ۱۳۸۳: ۶۳ و بهداروند، ۱۳۸۰: ۲۰۵-۲۰۴).

معنای حقوق عمومی چنین نگرشی آن است که منشأ حاکمیت در نظام سیاسی حضرت علی(ع) برگرفته از مردم است. هرچند که این معنا از «مردم» با مفهوم مدرن از «مردم» فاصله دارد چراکه در برداشت مدرن، این مفهوم، یک مقوله خودبنیاد است اما در برداشت حضرت امیر(ع)، حاکمیت مردم در «طول» حاکمیت مطلق پروردگار قرار دارد. اما به‌هرحال از حیث «روش‌شناسی»، شکل‌گیری حکومت حضرت علی(ع) بر منشأ حاکمیت مردم استوار است و بدون حصول این «شرط»، حق حکومت آن حضرت معلق می‌ماند.

۳. نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب ارائه‌شده در بالا، در پاسخ به سؤال اول دال بر اینکه: مستندات و موجهات نقش مردم در شکل‌گیری اولین حکومت شیعی کدام است؟ نتایج زیر حاصل است:

۱. آن چنان که در بالا آمد، تمامی احادیث، روایات، خطبه‌های حضرت امیر(ع)، نامه‌های حضرت علی(ع) و گزارش‌های تاریخی مؤید نقش بی‌بدیل مردم در شکل‌گیری حکومت آن حضرت است.
۲. سیره عملی و نظری حضرت علی(ع) در خصوص فرآیند شکل‌گیری حکومت، مبتنی بر آرمان‌های والای انسانی است که بی‌تردید در جامعه نوپای اسلامی بدیع می‌نمود. این وضعیت، گویای «انسانی‌سازی» و «اخلاقی‌سازی» حکومت علوی است که در تاریخ حکومت اسلامی، در عین بدیع‌گونه بودن، در ادامه در تاریخ جوامع اسلامی تکرار نشد.
۳. تجربه حکومت حضرت علی(ع) نشان داد که «مردم» نقش محوری در فرآیند شکل‌گیری حکومت دارد به نحوی که بدون میل و اراده آن‌ها، «شرط کافی» حکومت محقق نخواهد شد. در پاسخ به سؤال دوم دال بر اینکه: پیامدهای شکل‌گیری حکومت در سیره امام علی(ع) از منظر حقوق عمومی چیست؟ نتایج زیر قابل حصول است:
 ۱. از منظر حقوق عمومی، شهادت حضرت علی(ع) در مقام زمامداری مسلمانان و عدم پیروی از این سبک از شکل‌گیری حکومت در دهه‌های بعدی، اهمیت دو عنصر: «انسانی» و «ساختاری» را در فرآیند شکل‌گیری حکومت نشان داد. نشان داده شده که اگر مردم نخواهند تا چه اندازه مسئولیت زمامدار در پیشبرد اهداف عالی انسانی با امتناع مواجه خواهد بود. نیز مشاهده شد حتی اگر اکثریت مردم نیز همداستان با زمامدار بخواهند تحول عمیقی را در جامعه ایجاد کنند؛ «ساختار» به یاری اقلیت اقتدارگرا، بر اراده «سوژه»ها تأثیرگذاری جدی داشته و چه بسا اراده آن‌ها مقهور ساختار شود.
 ۲. سیره آن حضرت، گویای عدم مشروعیت تحمیل اراده دیگری بر مردم در فرآیند شکل‌گیری حکومت است. در این راستاست که آن حضرت ربع قرن خانه‌نشینی را مثل خاری در گلو تحمل کرد تا این که مردم از وی تقاضای نشستن بر مسند ریاست حکومت را بنمایند.
 ۳. اگر دنیای مدرن در چارچوب ارزش‌های سکولار، بر سازکار انتخابی در خصوص تعیین رئیس حکومت توجه و تأکید دارد در دنیای سنت نیز، حضر امیر(ع) بر چنین سازکاری میان «مسلمین» تأکید داشت. فهم همین یک نکته برای جوامع اسلامی موجود، که به شدت درگیر نزاع‌های قومی، مذهبی و... هستند؛ می‌تواند حامل پیام‌های صلح‌طلبانه و آشتی‌جویانه باشد.
 ۴. حکومت امیر(ع)، علی‌رغم شکل‌گیری‌اش در جهان قدیم، برای جهان جدید و حقوق عمومی مدرن، همچنان پندها و نکات عبرت‌آموزی دارد. در حکومت آن حضرت، اصول حقوقی همچون: «اصل مشارکت عمومی، اصل حاکمیت مردم، اصل حق تعیین سرنوشت، اصل برابری و اصل مردمی بودن حکومت»، از اصول بنیادین و اولیه تشکیل حکومت آن حضرت به‌شمار آمده است. این در حالی است که نه تنها جهان اسلام به سبب انحرافات حاصله نتوانست در گذشته این اصول را از منظر نظری بپروراند بلکه از حیث عملی، پیگیری و عملیاتی آن‌ها، توسط زمامداران ظلم و جور به کنار نهاده شد. مهم‌تر آن که اصول مذکور، امروزه اهداف عالی دولت مدرن را تشکیل می‌دهند؛ هر چند که باید اصول مذکور را در اپیستمه خود، مورد فهم و ارزیابی قرار داد. از این حیث، سنت شیعی، در میان مذاهب

اسلام، واجد عناصری از «نظام مردمی» است که می‌تواند برای جهان مدرن همچنان جذابیت داشته باشد.

۵. در اینکه آیا، شکل‌گیری نهاد «حکومت» را در سیره حضرت امیر(ع) می‌توان به بیان آیت‌الله صدر، جزء «منطقه الفراغ» فرض کرد یا نه؟ موضوع می‌تواند محل بحث و تأمل جدی حقوقی باشد. بنظر می‌رسد، دست‌کم، از حیث روش‌شناسی، نهاد «حکومت» در قلمرویی قرار دارد که حکم شرعی در دین، آن را به نظر «مردم» واگذار کرده است.

منابع

- قرآن کریم.
- آشوری، داریوش. (۱۳۸۱). **دانشنامه سیاسی**. تهران: مروارید.
- اجتهادی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). **بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی**. چاپ اول. تهران: انتشارات سروش.
- ارسطو، محمدجواد. (۱۳۷۹). «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(ع)». **حکومت اسلامی**. سال پنجم، شماره سوم، ۱۱۰-۱۲۸.
- ارسطو. (بی تا). **سیاست**. ترجمه احمد آرام، بی جا، بی نا.
- ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۴۱۲). **کشف المحجّة**. تحقیق محمد حسن. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله. (۱۳۷۸ق). **شرح نهج البلاغه**. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. ج. ۲۰. مصر: داراحیاء العربیة الطبعة الاولى.
- ابن قتیبه الدینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم. (۱۳۸۸ق). **الامامة و السياسة**. ج. ۱. مصر: مکتبة الخلیبی.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن المعروف. (۱۳۸۵ق). **الکامل فی التاریخ**. ج. ۴. بیروت: دار صادر.
- امینی، علی اکبر و دشتی، فرزانه. (۱۳۹۱). «پیامدها و دستاوردهای حکومت علی(ع)». **پژوهش نامه علوی**. سال سوم، شماره اول، ۴۵-۲۳.
- بخشایش اردستانی، احمد و دشتی، فرزانه. (۱۳۹۲). «مردم سالاری در حکومت امام علی(ع)». **پژوهش نامه علوی**، سال چهارم، شماره دوم، ۶۸-۳۹.
- بهداروند، محمدمهدی. (۱۳۸۰). «جایگاه مردم در حکومت دینی». **حکومت اسلامی**، سال ششم، شماره ۱۹، ۲۱۳-۲۰۰.
- ثواقب، جهانبخش. (۱۳۹۱). «مبانی و شاخصه های حکومت علوی». **پژوهش نامه علوی**. سال سوم، شماره دوم، ۲۵-۱.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۷). **تاریخ و سیره سیاسی امیرمومنان علی بن ابی طالب**. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
- حاجی خانی، علی و جلیلیان، سعید. (۱۳۹۷). «روش مقابله با جدایی طلبان در نهج البلاغه با محوریت رویکرد تقابلی امام علی (ع) با اقدامات معاویه»، **فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه**، سال ششم، شماره ۲۳، ۵۸-۳۹.
- خوانساری، جمال الدین محمد. (۱۳۶۰). **شرح غررالحکم و درر الکلم**. با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی. ج. ۶. تهران: دانشگاه تهران.
- دلشادتهرانی، مصطفی. (۱۳۸۰). **دولت آفتاب**. اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی(ع). تهران: دریا.
- ----- (۱۳۹۴). **در اندیشه امام علی(ع) به دست گرفتن حکومت با زور، ظلم است**. مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۸. آخرین بازدید: <http://delshadtehrani.ir/1/13/2019>
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۵). **تاریخ الطبری**. ترجمه ابو القاسم پاینده. چاپ پنجم. تهران: انتشارات اساطیر.

- سبحانی، جعفر. (۱۳۶۲). **مبانی حکومت اسلامی**. ترجمه ابوالفضل موحد. اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین(ع).
- شاکری، محمدرضا. (۱۳۸۴). **علی (ع) در اوج سیاست**. تهران: ایدون.
- شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۶۸). **ترجمه نهج البلاغه**. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- صدقی، محمد. (۱۳۸۰). «نقش مردم در حکومت از دید نهج البلاغه». **ماهنامه یاسدار اسلام**. شماره ۲۳۴. قابل دسترس در:
- http://www.pasdareeslam.ir/volume_4113.html
- فیض الاسلام، سید علی‌النقی. (۱۳۷۷). **ترجمه و شرح نهج البلاغه**. تهران: انتشارات فیض الاسلام.
- کوهن، کارل. (۱۳۷۳). **دموکراسی**. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: خوارزمی.
- محدث نوری، میرزاحسین. (۱۳۶۰). **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**. تحقیق موسسه آل‌البتی علیهم‌سلم لاحتیاء التراث، ج ۱۷. قم: موسسه آل‌بتی(ع).
- محسنی، علی. (۱۳۸۴). «امام علی(ع) و رویکرد مردمی به مقوله حکومت و خاستگاه آن». **دانش سیاسی**. شماره ۱، ۱۵۸-۱۲۹.
- المحمودی، محمدباقر. (۱۳۸۵ق). **نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه**. ج. ۵. بیروت: مؤسسة التضامن الفکری.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۳۸۶). **بحارالانوار**. ج. ۲۳ و ۷۶. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ورعی، سید جواد. (۱۳۸۳). «ماهیت حکومت اسلامی». **فصلنامه حکومت اسلامی**، سال نهم، شماره اول، ۶۱-۸۱.
- ورعی، سید جواد. (۱۳۸۷). «نقش مردم در مشروعیت حاکمیت». **حکومت اسلامی**. سال سیزدهم، شماره نهم، ۱۶۸-۱۴۱.
- الهروی، ابوعبید القاسم بنی‌سلام. (۱۴۰۸ق). **الاموال**. تحقیق و تعلیق: محمدخلیل هراس، الطبعة الثانية. بیروت: دارالفکر.
- الهلالی، سلیم بن قیس. (۱۴۱۶ق). **اسرار آل محمد علیهم‌السلام**. ترجمه و تحقیق: محمدباقر انصاری زنجانی خوینی و محمودرضا افتخارزاده. قم: الهادی.
- یعقوبی، ابوالقاسم؛ عروتی‌موفق، اکبر و فتحی، فتنه. (۱۳۹۷). «سبک‌های مدیریت در نهج البلاغه»، **فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه**، سال ششم، شماره ۲۱، ۷۶-۵۷.
- Ann Lambton, K. S. and Lewis, B. (1977). **The Cambridge History of Islam**. vol. 1. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dakake, M. M. (2008). **The Charismatic Community: Shi'ite Identity in Early Islam**. SUNY Press, 2008.
- Dowlkin, R. (2000). **Taking Rights Seriously**. London: Duckworth.
- Madelung, W. (1997). **The Succession to Muhammad: A Study of the Early Caliphate**. Cambridge University Press.
- Nasr, S. H., Dabashi, H. and Nasr, S. V. R. (1989). **Expectation of the Millennium: Shi'ism in History**. SUNY Press.